

# گزیده ای از کتاب طلای سرخ

گزارشی از اندیشه‌های عارف نامدار  
ابن عربی در فتوحات مکیّه

عبد الوهاب شعرانی

ترجمه دکتر احمد خالدی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ما محی الدین را عالمی می‌دانیم که علم  
اسماء را خوب تدوین کرده و این بدین معنی  
نیست که او را در عرفان بالاتر از دیگر  
عارفان بدانیم. چه بسیار عارفانی که در

سلوک و اُنس با حقیقت اسماء از محی الدین بالاترند ولی اراده‌ای جهت تدوین و تنظیم سلوک خود نکرده‌اند و محی الدین از این جهت کار ارزشمندی انجام داده که آن علم را تدوین نموده و امید است که عده‌ای پس از دانا شدن به آن علم - از آن جهت که علمی است تشکیکی - از استاد خود فراتر روند.

تدریس متونی مثل فصوص تدریس یک متن است از علم عرفان نظری که مثل هر متنی علمی دیگر قابل نقد و تأیید می‌باشد و کمک می‌کند که آیات قرآن از آن جهت که نظر به ظهور حق در اسماء حسنا دارد بهتر فهمیده شود.

### علوم موهبتی

اگر علوم موهبتی، نتیجه‌ی تفکر یا توجه و نظر بود، قطعاً در کمترین زمانی محدود و منحصر می‌ماند ولیکن این علوم مواردی است که مستمراً از سوی حق تعالی بر ذهن بنده‌اش خطور می‌کند و خداوند متعال موهبت‌بخش جاودانی و فیاض همیشگی است و انسان که محلّ پذیرش علوم موهبتی است، همواره قابلی است که جهل و نادانی و یا دانش و آگاهی را بر حسب مراتب جلاء آینه‌ی قلبش و صفای آن دریابد و هنگامی که قلبش مصفا شد، آن مقدار را که در زمان‌های وسیع و طولانی نمی‌توانست بنویسد، در یک لحظه می‌یابد.<sup>1</sup>

1 - طلای سرخ، ص 41، ترجمه دکتر احمد خالدی از کتاب کبریت احمر عبد الوهاب شعرانی.

## اولویت واجبات بر مستحبات

هیچ انسانی، میوهی تهجد و لوم خداوندی را که هر شب بر دوستان خاص خدا سرازیر می‌شود، نمی‌چیند مگر کسی که اعمال واجب خود را به طور کامل انجام دهد. اگر واجبات چنین شخصی ناقص باشد آن‌ها را با انجام دادن اعمال مستحبی کامل خواهد کرد. اگر اعمال واجب آنچنان زیاد بود که جایی برای انجام دادن مستحبات نگذاشت، پس متهدج نمی‌تواند نافله‌ای انجام دهد؛ بدین معنی که متهدج نخواهد بود.<sup>2</sup>

## حالت پیامبران به هنگام نزول وحی

علت این که پیامبران به هنگام نزول وحی روی زمین می‌خوابیدند این است که روح آن‌ها تحت تسخیر قرار گرفته و گویی ارواح آن‌ها از تدبیر بدن‌هایشان غافل می‌گشت و نتیجتاً بدن آن‌ها روی زمین می‌افتاد. و این حالت همان حالت اصلی بدن است که نقش بر زمین بشود.

حیوانی که راه رفتنش به روی شکم است از حیوانات دیگر ضعیف تر است؛ زیرا به اصلش (که زمین باشد) نزدیکتر است و این قاعده‌ای است کلی که هر حیوانی از اصلش دورتر شود از معرفت و آگاهی نسبت به اصل خویش کم می‌شود. آیا نمی‌بینی که شخص مریض در بستر چون به خاک نزدیک است، چگونه ضعیف و مسکین می‌گردد؟ این بدین دلیل است

که اصل این شخص [یعنی خاک] به خاطر نزدیکی، بر او حاکم شده است. اما این شخص هنگامی که شفا یافت و بر زمین ایستاد و از خاک دورتر شد، فرعون وار عمل کرده و ادعای قدرت می‌کند. ولی مردان خدا، در حال سلامتی و بیماری، حالتشان یکسان است.<sup>3</sup>

### علوم غیر اکتسابی

بدان که خداوند بندگانی دارد که علمی را به نحو حصولی و از طریق حواس کسب نمی‌کنند بلکه آنان معارفی را به طور خارق العاده درک می‌کنند مثلاً با حرکتی یا ضربه‌ای که به سینه‌ی آنان وارد می‌شود یکباره علوم در دل آن‌ها جای می‌گیرد؛ همان‌طور که پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ

ضَرَبَ بِيَدِهِ بَيْنَ كَتِفَيْ فَوْجَدَتُ بَرْدًا نَامِلِهِ بَيْنَ ثَدْيَيْ فَعَلِمْتُ عِلْمَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ»

بنابر این چنین علمی ناشی از قوای حسی یا معنوی نیست بلکه علمی لدنی است و این مقامی است که کسانی چون اولیاء هم به طریق ارث بعید است به آن دست یابند. پیامبر ﷺ فرمود که همه‌ی قرآن در لیلۃ القدر نازل شد و این اشاره است به این که به واسطه‌ی قرآن تقدیر اشیاء شناخته می‌شود و شب قدر در ثلث پایانی ماه [رمضان] بوده است.<sup>4</sup>

### ♦ ابطال سحر ساحران با معجزه‌ی حضرت موسی

<sup>3</sup> - همان، ص 58.

<sup>4</sup> - همان، ص 58 و 59.

در جریان منازعه‌ی ساحران فرعون با حضرت موسی ♦ و هارون ♦ وقتی ساحران تسلیم شدند گفتند: «أَمَّا رَبٌّ هَارُونَ وَ مُوسَى»<sup>5</sup> و عبارت «رب العالمین» را نگفتند بلکه عبارت «هارون و موسی» را بیان کردند؛ زیرا اگر این را نمی‌گفتند چون فرعون مدعی بود که پروردگار عالمیان است، در واقع اظهار ایمان به حضرت موسی ♦ نکرده بودند.

این‌که حضرت موسی ♦ خود نیز به هنگام تبدیل عصایش به اژدها ترسید، به ساحران نشان داد که چنین کاری سحر نیست و عمل حضرت موسی ♦ نبوده، اعجاز الهی است زیرا هیچ کس از فعل و عمل خویش نمی‌هراسد.

عصای موسی ♦ صورت‌های مارهایی را که ساحران از بند و چوب درست کرده بودند می‌بلعید و برای مردم روشن می‌گشت که آن مارها بند و چوب هستند، همان‌طور که در نفس الامر نیز چنین بودند؛ درست همان‌گونه که کسی حجت دشمن خویش را باطل کند و آنگاه بطلان آن حجت آشکار می‌گردد. و اگر اژدهای موسی ♦ به گونه‌ای بندها و چوب‌ها را می‌بلعد که باعث معدوم شدن آن‌ها گشت (همان‌طور که برخی چنین گمان کردند) چه بسا که ساحران درباره‌ی عصای موسی ♦ دچار شبه می‌شدند و این امر برای آن‌ها تردید ایجاد می‌کرد و به موسی ♦ اعتقاد پیدا نمی‌کردند. همان‌طور که روشن است خداوند در مورد

5 - سوره‌ی طه، آیه‌ی 7. «ساحران گفتند: به پروردگار موسی و هارون ایمان آوردیم»

اژدهای موسی ♦ فرمود: «تَلَفَّفَ مَا صَنَعُوا»<sup>6</sup> و ساحران با سحر خود بند و چوب ایجاد نکردند، بلکه به وسیله‌ی سحر در چشمان مردم، صورت‌هایی از مارها را ترسیم نمودند که همین صورت‌ها را عصای موسی ♦ بلعید و اگر امر به آن گونه بود که برخی توهم کردند، همانا خداوند می‌فرمود که عصای موسی ♦ چوب‌ها و بندهایشان را می‌بلعید. بنابراین نشانه‌ی درستی معجزه‌ی موسی ♦ نزد ساحران این بود که خود موسی ♦ هم دچار ترس گشت و صورت مار بودن از بندها و چوب‌ها برداشته شد. و اگر غیر از این بود بایستی ساحران توهم می‌کردند که آنچه موسی ♦ آورده است از قبیل سحر ساحران است جز این که سحرش قویتر می‌باشد؛ در صورتی که چنین نبود.<sup>7</sup>

#### صفت مردان کامل

مردان کامل کسانی هستند که این دو صفت را در خود جمع کنند: هم مردم را به سوی خداوند دعوت نمایند و هم مقام خویش را از مردم بپوشانند. چنین کسانی از طریق خواندن کتاب‌های حدیث و نکته‌های مفید و حکایت‌های مشایخ برای مردم، آن‌ها را به سوی خداوند دعوت نمایند. و باید به گونه‌ای عمل کنند که عوام آن‌ها را به عنوان ناقلان آن مطالب بشناسند و از احوال خویش هیچ سخنی نگویند. اساتید من شیخ

<sup>6</sup> - «وَأَلْقَى مَا فِي يَمِينِكَ تَلَفَّفَ مَا صَنَعُوا» سوره‌ی طه، آیه‌ی 69 «آنچه در دست

راست داری بیفکن تا هر چه را که ساخته‌اند ببلعد»

<sup>7</sup> - همان، ص 61.

ابراهیم جعبری و احمد زاهد و حسین جاکي، همگی بر این حال بودند.

همان‌طور که خدای متعال، محمد<sup>ص</sup> را قبل از نبوت به شریعت ابراهیم **◆** متعبد ساخت (و این از جانب پروردگار عنایتی به او بود) همین‌طور هم بر ولی کامل واجب است که به عمل شریعت مطهر گردن نهد تا خداوند در قلبش را برای فهم امور بگشاید و آنگاه معانی قرآن به او الهام گشته و از جمله کسانی بشود که احادیث بر او وارد می‌گردد تا خداوند او را برای ارشاد و هدایت مردم بازگرداند، همان‌گونه که در مورد حضرت رسول<sup>ص</sup> چنین بود.<sup>8</sup>

### جگونگی زمان ظهور دجال

حدیث دجال: «يَوْمٌ كَسَنَةٌ وَ يَوْمٌ كَشَهْرٌ وَ يَوْمٌ كَجُمُعَةٍ وَ سَائِرُ أَيَّامِهِ كَأَيَّامِكُمْ»<sup>9</sup> یک روز همانند یکسال، و یک روز همانند یک ماه و یک روز همانند جمعه و سایر ایام او همانند ایام شماست.<sup>10</sup>

### نماز اول وقت

شان عارف این است که پروردگار خویش را از این حیث عبادت کند و خداوند، نسبت به آفرینش مخلوقات اول است و نه از حیث اولیتهای دیگری که پروردگار دارد. معنای نماز در اول وقت همین است. هنگامی که

8 - همان، ص 64.

9 - سنن ابی داود، باب 14، حدیث 4321.

10 - همان، ص 73 و 74.

عارف در این مقام، اولیت خداوند را عبادت نماید [مقام اولیتی که منزّه است از این که اولیت شیئی دیگری متقدم بر آن اولیت ربوبیت بشود] این عبادت، از همان اول وقت بر هر عبادت دیگری که خداوند خلق کرده امتداد پیدا می‌کند [و گویی تمام عبادات به هم متصل می‌شوند زیرا عارف خداوند را من حیث الربوبیه عبادت کرده و این ربوبیت در تمام مخلوقات ساری و جاری است.] و این مطلب به شهود برای من واضح شده است و کسی که این دو لحاظ [شرکت در اولیت به ربوبیت و نماز اول وقت] را جمع کند هر دو فضیلت را به دست می‌آورد.<sup>11</sup>

### ترجیح لفظ «نبی» بر «رسول» در سلام نماز

«السلام علیک ایها النبی» گفته شده و نه «ایها الرسول» زیرا نبوت برای پیامبر عامتر و شریفتر است. نبی به هنگام نبوت مطالب بسیاری فرا می‌گیرد که خاص اوست اما در مقام تبلیغ و رسالت، برخی مطالب را به امت می‌رساند.<sup>12</sup>

### حکمت «سلام» بر پیامبر و بندگان صالح خداوند

نمازگزاران در سلام نماز، پیامبر را با حرف «ایها» خطاب می‌کنند و نه با حرف ندا، زیرا حرف ندا به بُعد و دوری اشاره دارد، اما لفظ «ایها» برای اشاره به نزدیک به کار می‌رود. در اینجا لفظ «ایها» بدین

11 - همان، ص 86.

12 - همان، ص 95.



.....  
 خاطر به کار می‌رود که نمازگزار حضرت رسول  
 را لااقل در ذهن خویش نزدیک می‌بیند.

شیخ در باب هفتاد و سه می‌گوید: مؤمنین  
 در نماز بر پیامبر سلام می‌کنند زیرا  
 تعالیم انبیاء چون مخالف هوا و هوس مردم  
 است، دائماً مورد اعتراض قرار می‌گرفته  
 است. شخص با سلام کردن به پیامبر می‌خواهد  
 بگوید ای رسول خدا! تو از اعتراض من در  
 امان هستی، و حتی در نفس خویش نیز بر تو  
 اعتراض نخواهم کرد.

بندگان صالح خدا چون وارث و دنبال رو  
 انبیاء بوده‌اند، مردم را امر می‌کردند تا  
 با هوا و هوس خویش مخالفت ورزند، از این  
 رو همانند پیامبران مورد اعتراض واقع  
 می‌شوند و نمازگزار با سلام بر بندگان صالح  
 آنان را از اعتراض در امان می‌دارد.

سلام بر خودمان که نمازگزار آن را با  
 عبارت «السلام علینا» بیان می‌کند، بدین  
 خاطر است که ماده‌ی اعتراض در وجود ما نیز  
 هست و گویی با سلام بر خویشتن می‌خواهیم  
 بگوییم که از اعتراض و ملامت در امان  
 هستیم و با لفظ «سلام» می‌خواهیم نفس خود  
 را تسلیم کنیم و حتی نسبت به خودمان هم  
 اعتراضی نداریم. گاهی انسان بیان می‌دارد  
 که به نفس خویش چنین و چنان گفتم، نفس  
 پاسخ داد که خیر.

در عبارت «السلام علینا و علی عباد الله  
 الصالحین» الف و لام لفظ «السلام» از نوع  
 جنس است و شامل همه‌ی سلامها می‌شود.

نمازگزار باید بگوید «السلام علینا» و نه «السلام علی» زیرا او از قول تمام اعضای وجود خویش به تمام وجود و اجزاء خودش سلام می‌کند و یکی از اجزاء وجودش قلب اوست که چون خالی از ما سوی الله شد بر او نیز سلام می‌کند همان‌طور که خداوند به انسان‌ها امر کرده است که وقتی وارد خانه‌ای شدند به نیابت از حضرت حق که در قلب آن‌هاست، سلام کنند.<sup>13</sup>

در حدیثی آمده خداوند با زبان بنده‌اش می‌گوید: «سمع الله لمن حمده»<sup>14</sup>

اگر «السلام علینا و اسلام علی عبادالله الصالحین» گفته نشده و با حذف «السلام» و عطف کردن «واو» سلام بر ما و بندگان صالح خدا فرستاده می‌شود، اشاره به این است که منظور از «صالحین» اصطلاح عرفی آن نیست، بلکه مطلق در امور اسلام و مسلمین است.

اگر بین «السلام علیک ایها النبی...» و «السلام علینا»، السلام حذف نشده و با واو عطف ذکر نشده است؛ بدین دلیل است که اگر سلام بر ما عطف به سلام بر نبی می‌شد گویی برای خودمان جهت نبوتی قائل می‌شدیم، در حالی که خداوند باب نبوت را همانند باب رسالت، به وسیله‌ی حضرت محمد ﷺ بر هر

<sup>13</sup> - عن مالک بن انس، عن رسول الله ﷺ قال: «إِذَا دُخِلَ الْبَيْتُ غُيِّرَ الْمَسْكُونُ يَقَالُ: السَّلَامُ عَلَيْنَا وَ عَلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ

الصالحین» الموطأ، کتاب السلام، حدیث شماره 8.

<sup>14</sup> - «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَضَى عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ ﷺ سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» صحیح مسلم، کتاب الصلاة،

مخلوقی تا روز قیامت بسته است و با این مطلب روشن شد که بین ما و حضرت رسول هیچ تناسبی وجود ندارد. حضرت در مرتبه ای است که ما شایستگی آن مرتبه را نداریم؛ بنابراین باید بر خودمان سلام کنیم اما سلامی که به نشئه‌ی خودمان بشود، بدون عطف به نشئه‌ی حضرت رسول<sup>ص</sup>. با این سخنان، ابن عربی تهمتی را که دیگران بر او وارد ساختند رد کرد. تهمت این بود که به شیخ نسبت دادند: این که حضرت رسول فرمود: «لا نبی بعدی»<sup>15</sup> [پیامبری پس از من نخواهد آمد] به مجرد این قول باب نبوت بسته شد و اگر حضرت این جمله را بیان نمی‌کرد، این باب همچنان باز بود. این نسبت به شیخ کذب محض است.

### ناممکنی پی بردن به مقام محمدی

شیخ در «شرح ترجمان الاشواق» مطلبی را بیان می‌کند که بدین شرح است: پی بردن به مقام محمدی برای ما محال است. نهایت شناخت از مقام محمدی این است که به آن نظر کنیم همان‌گونه که به ستارگان در آسمان نگاه می‌کنیم و نیز همان‌طور که طبقه پایین اهل بهشت به طبقه بالا نظر می‌کنند. بایزید بسطامیع مقام نبوت را به اندازه‌ی سر سوزنی به نحو تجلی [و نه به نحو ورود در مقام] شکافت و باعث سوختن او گردید.

15 - «آنه لیس کائن بعدی نبی فیکم» پس از من برای شما پیامبری موجود

بنابراین افتراهایی که به شیخ زدند به خدا قسم همه دروغ است.<sup>16</sup>

### نحوه‌ی سلام نماز پیامبر ﷺ

خبری به ما نرسیده که حضرت رسول در تشهد و نماز خود آیا عبارت «السلام علیک ایها النبی...» را بیان می‌کردند یا خیر. اگر حضرت آنگونه که ما امر شده‌ایم، عبارت «السلام علیک ایها النبی» را در نماز خود بیان می‌کردند، دو وجه دارد: یکی این که زبان حضرت، زبان حضرت حق بوده و زبان او مترجم زبان حضرت حق بوده، همان‌طور که در عبارت «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» اینچنین بوده است.<sup>17</sup>

وجه دوم این است که حضرت در نماز خود به مقام ملائکه عروج می‌کردند آنگاه از این مقام خویشتن را مخاطب قرار داده و به مقام جسمانیت خویش از آن جهت که نبی است سلام می‌دادند، و می‌گفتند: «السلام علیک ایها النبی» آنچنان که شخصی به شخص دیگری سلام می‌دهد، آن مرتبه به این مرتبه سلام می‌کند و گویی حضرت از خویشتن به عنوان شخص دیگری مجرد گشته است.<sup>18</sup>

عمومیت «رسالت» نسبت به «نبوت»

16 - همان، ص 95 و 96 و 97.

17 - همان‌طور که در بیعت نیز چنین است: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ

اللَّهِ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» سوره‌ی فتح، آیه‌ی 10. پس همان‌گونه که دست

حضرت دست خدا بوده، زبان او نیز زبان خداست.

18 - همان، ص 98.

در اذان و اقامه گفته می‌شود: «اشهد ان محمداً رسول الله» و «اشهد ان محمداً نبی الله» گفته نشده است. رسالت در اینجا اعم از نبوت است و شهادت به رسالت، شهادت به نبوت را نیز در بردارد و مقام رسالت، مقام نبوت را نیز متضمن است. در اینجا مقام رسالت برای حضرت گواهی داده شده تا از انبیایی که رسول نبودند متمایز شود.<sup>19</sup>

### حکمت گفتن دو سلام در نماز

در برخی روایات دو سلام وارد شده [«السلام علیک ایها النبی...» و «السلام علینا و علی عبادالله الصالحین»] زیرا نمازگزار از حالی به حال دیگر وارد می‌شود، یعنی از حال معراج نماز به حال بندگان منتقل می‌شود. با سلام اول از رسول، خداحافظی می‌کند و با سلام دوم بر بندگان صالح وارد می‌شود.

هر نمازگزار اگر به معراج واقعی نرفته باشد و دل را از غیر خدا خالی نکرده باشد، پس به چه کسی سلام می‌کند؟ آیا چنین سلام دهنده‌ای از خداوند خجالت نمی‌کشد که مردم را دائماً در نماز خویش مدّ نظر داشته و حال ادعا می‌کند از نزد خدا آمده و به آن‌ها سلام می‌کند؟ لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم.<sup>20</sup>

### راز بالا بردن دو دست در نماز

19 - همان، ص 98.

20 - همان، ص 99.

حکمت بالا بردن دو دست در نماز این است که نمازگزار اعلام می‌کند که هر چه از امور دنیوی در دست داشتم با بالا آوردن دستها کنار گذارده‌ام و گویی خداوند در مقام تعلیم به بنده می‌گوید هنگامی که در محضر من ایستادی به گونه‌ی فقیر و محتاج حاضر باش و هر چه را در دست توست به زمین انداز و با دست خالی نزد من حضور داشت باش و دل را از تعلقات دنیوی قطع کن؛ زیرا من در قبله‌ی تو هستم. شخص با این حالت با دو دست خویش به استقبال قبله‌اش می‌رود.<sup>21</sup>

### حکمت ذکر «رب» با یاء نسبت در رکوع و سجود

بندگان امر شده‌اند تا در سجده «سبحان ربی الاعلی...» و در رکوع «سبحان ربی العظیم...» بگویند یعنی همه امر شده‌اند تا «رب» را با یاء نسبت [پروردگار من] ادا کنند زیرا علم به پروردگار دارای درجات است و هر کسی اعتقادش به پروردگار غیر از اعتقاد دیگران است بنابر این هر شخصی فقط پروردگاری را تسبیح می‌کند که به آن اعتقاد دارد. چه بسا اشخاصی اعتقاد دیگران در مورد ربوبیت را نپذیرند و چه بسا اعتقاد دیگران را در مورد پروردگارشان تکفیر نمایند. اگر به بنده امر می‌شد که رب را به طور مطلق تسبیح بگوید [مثلاً بگوید: سبحان ربی الاعلی]، بدین معنی بود که هر بنده‌ای اعتقاد دیگران را در مورد ربوبیت داشته باشد و

باید کسی را که به عنوان رب قبول ندارد، تسبیح کند. بدین دلیل شخص باید بگوید: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الَّذِي أَعْتَقِدُهُ وَ أَعْرِفُهُ أَنَا دُونَ غَيْرِي» (پاک و منزّه است پروردگار من که به آن اعتقاد دارم و نه پروردگار دیگران).<sup>22</sup>

### حکمت صفوف نماز جماعت

در نماز جماعت صف بستن پشت سر امام جماعت تشریح شده تا انسان با این عمل، روز وحشتناک قیامت و ایستادن در حضور پروردگار را به یاد بیاورد. شفیعیان که همان انبیاء و فرشتگان و مؤمنان هستند، به منزله‌ی امامان جماعت در نماز هستند که در جلوی صف‌ها قرار می‌گیرند. هر کس بیشتر متذکر این نکته باشد در روز قیامت وحشتش کمتر خواهد بود.<sup>23</sup>

### استحباب قرار گرفتن مأموم در سمت راست امام

شیخ در باب سیمد و چهل و هفت می‌گوید: در حدیثی آمده که حضرت رسول ﷺ به هنگام اقتدا به جبرئیل در نماز، در سمت راست جبرئیل قرار نگرفت؛ در حالی که مستحب است شخص منفرد به هنگام اقتدا در سمت راست امام بایستد. حضرت رسول ﷺ دیدند که فرشتگان پشت سر جبرئیل صف بسته‌اند، لذا خود حضرت در صف فرشتگان پشت سر جبرئیل قرار گرفتند. اگر حضرت، فرشتگان را در آن حالت صف بسته نمی‌دیدند، در سمت راست

22 - همان، ص 102.

23 - همان، ص 103.

جبرئیل می‌ایستاد. در حدیث است که شخصی خواست به حضرت رسول اقتدا کند حضرت امر کردند که سمت راست بایستد. شأن کسی که فرشتگان را ببینند و به آنها اقتدا کند غیر از شأن کسی است که خودش به صورت منفرد بخواهد این عمل را انجام دهد و اگر آن فرد فرشتگان را پشت سر حضرت رسول می‌دید و به عمل آنها اقتدا می‌کرد حضرت دیگر به او امر نمی‌کرد که در سمت راستش قرار بگیرد. حکم کسی که امور را شهود کند، با حکم کسی که آنها را شهود نکند، تفاوت دارد.<sup>24</sup>

### شرط مناجات با خدا

شرط مناجات با خداوند آن است که مناجات کننده، با قلبش پروردگار خود را مشاهده کند. هر گاه کسی در حال نماز، در ضمیر خود، با غیر خدا سخن بگوید، نمازگزار واقعی که به مناجات و مشاهده‌ی خداوند می‌نشیند نیست، بلکه [حالت مناجات با خدا دارای منزلتی است] که هیچ بنده‌ای [به جهت خوف از خدا] به خود اجازه نمی‌دهد که با نمازگزار حرف بزند.<sup>25</sup>

### فضیلت تعجیل در رفتن به سوی نماز جمعه

<sup>24</sup> - همان، ص 103.

<sup>25</sup> - عبارت مصنف در این قسمت رسا نبود و لذا ترجمه‌ی بالا با توجه به عبارت شیخ است که متن آن چنین است: «فَأَنَّ حَالَ الْمُنَاجَاةِ وَالشُّهُودِ لَا يَجْرُؤُ أَحَدٌ مِنَ الْمَخْلُوقَاتِ أَنْ يَقْرُبَ مِنْ عِيدِ تَكُونَ حَالَتُهُ هَذِهِ، خَوْفًا مِنْ اللَّهِ» فتوحات مکیه، ج 7 (با تصحیح عثمان یحیی)، ص 114، شماره 107.



پیامبر<sup>ﷺ</sup> تخم را در ردیف حیوانات (شتر، گاو، گوسفند و مرغ) ذکر کرد، چون مرغ و حیوانات دیگر تخمگذار، در داخل تخم به وجود می‌آیند و رشد می‌کنند. پیامبر<sup>ﷺ</sup> در این حدیث، تنها حیوانات حلال گوشت مانند شتر، گاو گوسفند و مرغ را ذکر کرد، چون تغذیه از گوشت آن‌ها باعث افزایش نیروی حیات می‌شود. کسی که هر یک از این حیوانات را صدقه دهد، گویا حیات خویش را صدقه داده است و انفاق نفس از بالاترین صدقات و انفاقات است.<sup>26</sup>

### سجده‌ی سهو

در ذکر سجده، گفتن «سبحان ربی الاعلی»، سه مرتبه تعیین شده تا یک مرتبه برای حس و یک مرتبه برای خیال و یک مرتبه برای عقل باشد. نمازگزار در هنگام قرب به خدا با گفتن این اذکار، از سویی خداوند را از ادراکات حسی، خیالی و عقلی منزّه می‌داند و از سوی دیگر شیطان را خوار و ذلیل می‌سازد.<sup>27</sup>

### سهو در سجده‌ی سهو

غالباً منشأ سهو، شیطان است. جبران «سهو» به وسیله «سجده» مقرر شده است؛ زیرا شیطان نمی‌تواند نمازگزار را در حال سجده وسوسه کند [و به بیان دیگر] نمازگزار در سجده، با قرب به مقام شهود پروردگار، از شرّ شیطان محفوظ است. اگر

26 - همان، ص 111.

27 - همان، ص 118.

شیطان می‌توانست در حال سجده‌ی سهو نیز به بنده نزدیک شود، آنگاه نمازگزار در سجده‌ی سهو نیز دچار سهو می‌شد! و کار به تسلسل می‌انجامید. در مورد «سهو» در «سجده سهو»، حکم و دستوری در دین نیامده است.<sup>28</sup>

### غسل شهید

غسل دادن شهیدی که در معرکه جان باخته است، لازم نیست. ما مأموریم که مرده را غسل دهیم و حال آن‌که به نصّ قرآن کریم، شهید زنده است<sup>29</sup> و نزد خدا روزی می‌خورد، بنابراین عنوان میّت بر او صدق نمی‌کند. خداوند در قرآن درباره‌ی شهیدان فرمود: «عِنْدَ

رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»<sup>30</sup> تا ما بر این امر آگاه سازد که شهید، نزد خدا حاضر است. مرده را بدان جهت غسل می‌دهند و تطهیر می‌کنند تا در عالم برزخ با حالت طهارت و پاکیزگی نزد خدا حضور یابد و با او ملاقات کند، در حالی که شهید در همان لحظه‌ی شهادت در جوار پروردگارش مأوا گرفته است [اگر غسل، مقدمه‌ی حضور است، کسی که در محضر حق است، بدان نیازی ندارد] شیخ در باب پانصد و

<sup>28</sup> - همان، ص 118 و 119.

<sup>29</sup> - اشاره است به آیه‌ی «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أحياءٌ وَلَكِنْ لَأَنْ تَشْعُرُونَ» سوره‌ی بقره، آیه‌ی 154 «آنان را که در راه خدا کشته می‌شوند، مرده مخوانید. آن‌ها زنده‌اند و شما در نمی‌یابید». و آیه‌ی «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أحياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی 169. «کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده مپندار، بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان به ایشان روزی می‌دهند».

<sup>30</sup> - سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی 169.

پنجاه و نه<sup>31</sup> در این باره بیش از این سخن خواهد گفت.

### کمال دانش

انسان وقتی به کمال دانش می‌رسد که جامع علوم ظاهر و باطن باشد. خداوند در سرزنش گروهی [که فقط اهل ظاهرند] می‌فرماید: «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ»<sup>32</sup> «آنان به ظاهر زندگی دنیا آگاه‌اند و از آخرت بی‌خبرند.»<sup>33</sup>

### دلیل بالا بردن دستها هنگام تکبیر

بالا بردن دستها در تکبیرهای نماز میّت، نشان از فقر بنده در همه‌ی احوال دارد و گویا شفاعت کننده [نمازگزار] می‌گوید: پروردگارا! دستان ما خالی است، آنچه هست در ید قدرت توست.<sup>34</sup>

### محل ایستادن امام در نماز میّت

میّت خواه مرد باشد خواه زن، جایی برای ایستادن امام بر جنازه‌ی او بر جای دیگر ترجیح ندارد، لذا ایستادن بر بالای سر یا وسط جنازه و یا پایین پا یکسان است. مقصود اصلی، شفاعت کردن از خداوند و طلب آمرزش برای میّت است.<sup>35</sup>

31 - الباب التاسع و الخمسون و خمسمائة، ج 4، ص 326-444.

32 - سوره‌ی روم، آیه‌ی 7.

33 - همان، ص 126.

34 - همان، ص 128.

35 - همان، ص 128 و 129.

## غبطه‌ی پیامبران و شهیدان بر آرامش گروهی از دوستداران حق

پیامبر اکرم ﷺ: «تَنْصَبُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنَابِرَ فِي الْمَوْقِفِ لَيْسُوا بِأَنْبِيَاءَ وَلَا شُهَدَاءَ يُعْطِيهِمُ الْأَنْبِيَاءُ وَالشُّهَدَاءُ» در روز قیامت منبرهایی از نور قرار داده می‌شود که پیامبران و شهیدان بر آن‌ها غبطه می‌خورند.

مراد از شهدا در این حدیث، «رسولان» هستند؛ زیرا آن‌ها بر امت‌های خود شاهد و گواه‌اند. انبیاء و رسولان بر آن گروه غبطه می‌خورند، زیرا آنان در آن جایگاه، در کمال آرامش بوده و هیچگونه ترس و اندوهی ندارند، بر خلاف پیامبران که بر سرنوشت امت‌های خود اندیشناکند. آن گروه بر خویشتن ترس و اندوهی ندارند، در حالی که ترس و اندوه پیامبران و پیشوایان دینی از سرنوشت امت‌ها و پیروانشان است؛ بدون آن که بر حال خویش اندیشناک باشند.<sup>36</sup>

### وجه تسمیه‌ی صدقه

بخشش مال، صدقه نام گرفته، زیرا بر نفس، امری سخت و مشکل است. شاهد بر این مطلب آن که عرب به «نیزه‌ی سخت و قوی» می‌گوید: «رُمِحَ صَدَقٌ»<sup>37</sup> برای نفس انسان نیز خارج

36 - همان، ص 137.

37 - سه حرف «صاد» و «دال» و «قاف» (ص - د - ق) دلالت دارد بر وجود نیرو در چیزی، خواه آن چیز از جنس سخن باشد یا غیر آن. واژه «صدق» در برابر «کذب» از این باب است. وجه تسمیه گفتار راست به «صدق»، استواری و استحکام آن است، بر خلاف دروغ که بی‌پایه و اساس است. به نیزه‌ی نیرومند گفته

کردن بخشی از اموال از تحت مالکیتش، و بخشش آن به دیگران، بسیار سخت و مشکل است، همان‌طور که ثعلبة بن حاطب<sup>38</sup> آن را بر زبان آورد.

### گناه افراط در گرفتن زکات از مردم

پیامبر اکرم ﷺ: «أَلْمُعْتَدِي فِي الصَّدَقَةِ كَمَا نَعِيهَا»<sup>39</sup> کارگزاری که در گرفتن زکات زیاده روی می‌کند، همچون کسی است که از پرداخت زکات خودداری می‌کند.

می‌شود «رُمِحَ صِدْقٌ». لفظ «صدق» نیز از همین باب است. احمد بن

فارس بن زکریا، معجم مقاییس اللغة؛ تحقیق عبدالسلام هارون، ج 3، ص 339، ذیل ماده «صدق».

38 - ثعلبة بن حاطب یکی از انصار بود که بعضی‌ها گفته‌اند آیات 75 تا 80 سوره‌ی توبه در باره‌ی او نازل شده است. روزی به رسول خدا ﷺ عرض کرد ای رسول خدا! از خدا بخواه مال دنیا به من روزی کند. حضرت فرمود: ای ثعلبه! مال اندکی که از عهده‌ی شکرش برآیی بهتر است از مال فراوانی که نتوانی شکرش را به جا آری. بعد از چند روز دیگر آمد و گفت: ای رسول خدا! از خدا بخواه مرا مال دنیایی روزی فرماید. به آن خدایی که تو را به حق مبعوث فرمود، اگر به من مالی روزی کند، من حق همه‌ی صاحبان حق را می‌پردازم. حضرت عرض کرد: بارالها ثعلبه را مالی روزی فرما. ثعلبه گوسفنی خرید و اد و ولد آن بسیار شد، به حدی که گوسفندان خود را به چراگاه‌های بیرون مدینه برد و او از نماز جمعه و جماعت نیز باز ماند. رسول خدا کسی را فرستاد تا گوسفندانش را شمرده، زکاتش را بگیرد، ثعلبه زیر بار نرفت و گفت: این زکات در حقیقت همان باج دادن است. رسول خدا فرمود: وای بر ثعلبه، وای بر ثعلبه. چیزی نگذشت که این آیات در باره‌اش نازل شد. (ر.ک. فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ذیل آیات 75 - 78 سوره‌ی توبه؛ محمد بن حسین طباطبائی تفسیر المیزان، ذیل آیات 75 - 80 محمد بن جریر طبریع جامع البیان فی تفسیر القرآن، ذیل همان آیات.)

39 - این حدیث را انس بن مالک از پیامبر ﷺ نقل کرده است.

سنن ترمذی، کتاب الزکاة باب 19.

پیامبر<sup>ﷺ</sup> در این حدیث، کسی را که بیش از اندازه‌ی مقرر از مردم زکات می‌گیرد، به کسی که زکات نمی‌دهد، تشبیه کرده است. وجه مشابهت در این است که تکلیف نفس به کاری فراتر از طاقتش، سبب تنقّر و سر باز زدن او از انجام آن کار در آینده می‌شود. گرفتن بیش از اندازه‌ی زکات از فرد باعث می‌شود که از آن پس از دادن زکات خودداری کند.

### دعای خیر فرشتگان در حق مؤمن

پیامبر اکرم<sup>ﷺ</sup>: «مَا مِنْ يَوْمٍ يُصْبِحُ الْعِبَادُ فِيهِ إِلَّا مَلَكَانِ يَنْزِلَانِ فَيَقُولُ أَحَدُهُمَا: «اللَّهُمَّ أَغْطِ مُنْفِقًا خَلْفًا»<sup>40</sup> وَ يَقُولُ الْآخَرُ: «اللَّهُمَّ أَغْطِ مُسْكِنًا تَلْفًا»<sup>41</sup> روزی نیست که بندگان خدا صبح کنند، مگر آن که دو فرشته نازل شوند و یکی از آن‌ها گوید: خدایا به انفاق کننده عوض بده و دیگری گوید: خدایا مال کسی را که انفاق نمی‌کند تلف کن.

زبان فرشتگان، خیر محض است و معنای سخن فرشته‌ای که می‌گوید: «اللَّهُمَّ أَغْطِ مُسْكِنًا تَلْفًا» آن است که خدایا به ممسک [بخیل] نیز همان مالی را که به منفق [صدقه دهنده] عطا کرده‌ای، ببخش، تا آن را انفاق کرده، برای خود آثار نیکی به جای گذارد. به تعبیر دیگر گویا این سخن را می‌گویند: خدایا به ممسک نیز توفیق انفاق کردن عنایت فرما، و اگر

40 - اشاره به آیه‌ی «وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ» سوره‌ی سبأ، آیه‌ی 39.

41 - صحیح بخاری، کتاب الزکاة، باب 27.

مشیت تو چنان تعلق گرفته که او به اختیار خود انفاق نکند، تو خودت مال او را [در راهی که صلاح می‌دانی] صرف کن، تا اجر کسی را که انفاق کرده، ببرد. این دعای فرشتگان، دعای خیر است، نه آنچه برخی گفته‌اند، که گفتارشان، حاکی از بی‌اطلاعی آن‌ها نسبت به مقامات و درجات فرشتگان است. [باید دانست که] فرشته، هیچگاه بر انسان نفرین نمی‌کند، خصوصاً آن که، آن انسان، مؤمن باشد. شکی نیست که این دعا در حق مؤمن به اجابت می‌رسد، و آن به دو دلیل است: یکی به دلیل طهارت و پاک بودن مؤمن و دیگری به دلیل آن که دعا در حق دیگری است، آن هم به زبان فرشته، که هیچگاه معصیت خدا نکرده است.<sup>42</sup>

### قرض نیکو

«وَأَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا»<sup>۴۳</sup> «و به خدا قرض الحسنه

دهید.»

قرض نیکو آن است که فرد، جز به پاداش الهی به اجر دیگری چشم ندوزد و تنها به خاطر امثال امر الهی مبنی بر احسان به دیگران، پرداخت کند.<sup>44</sup>

### برترین صدقه

42 - همان، ص 144.

43 - سوره‌ی مزمل، آیه‌ی 20.

44 - همان، ص 146.

رسول خدا ﷺ: «أَفْضَلُ الصَّدَقَةِ أَنْ تَصَدَّقَ وَأَنْتَ صَاحِبٌ شَاحِحٌ تَخْشَى الْفَقْرَ وَتَأْمَلُ الْبَقَاءَ وَلَا تُمَهِّلُ حَتَّى إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ قُلْتَ لِفُلَانٍ كَذَا وَ لِفُلَانٍ كَذَا»<sup>45</sup> برترین صدقه آن است که آن را در حالی بپردازی که سالم باشی و دوستدار مال، بر فقر بترسی و آرزوی بقاء داشته باشی. صدقه را به روزی تأخیر نینداز که جان به گلوگاهت رسیده باشد و آن موقع بگویی: آن چیز را به فلان دهید و آن چیز دیگر را به فلانی.<sup>46</sup>

### ذکر خدا برتر از درخواست از خدا

حدیث قدسی: «مَنْ شَغَلَهُ ذِكْرِي عَنْ مَسْئَلَتِي أَعْطَيْتُهُ أَفْضَلَ مَا أُعْطِيَ السَّائِلِينَ»<sup>47</sup> کسی که ذکر من او را چنان به خود مشغول دارد که از درخواست چیزی از من باز ماند، به او چیزی برتر از آنچه به سائلان داده‌ام خواهم داد.<sup>48</sup>

### خدا، دریافت کننده‌ی صدقه

45 - ر.ک صحیح مسلم، کتاب الزکاة حدیث 93.

46 - همان، ص 147.

47 - این حدیث از سنن ترمذی به نقل از ابوسعید خدری از پیامبر ﷺ با این لفظ آمده است: «قال رسول الله ﷺ يَقُولُ الرَّبُّ عَزَّ وَجَلَّ: مَنْ شَغَلَهُ الْقُرْآنُ وَ ذِكْرِي عَنْ مَسْئَلَتِي أَعْطَيْتُهُ أَفْضَلَ مَا أُعْطِيَ السَّائِلِينَ» سنن ترمذی، کتاب

فضائل القرآن، باب 25 و نیز ر. ک سنن دارمی، کتاب فضائل القرآن، باب 6.

48 - همان، ص 148.



خداوند به مردم یادآور شد که خودش صدقه‌های آن‌ها را می‌گیرد تا صدقه‌دهنده متنبّه شده اشیاء گرانبهای خود را به فقیر بدهد. در روز قیامت، منادی ندا می‌دهد که کجاست آنچه برای خدا انفاق شده است؟ در جواب پاره نان خشک و پول‌های فلزی و لباس‌های کهنه آورده می‌شود! آنگاه منادی ندا می‌دهد: کجاست آن چیزهایی که برای غیر خدا داده شده است؟ در جواب، اموال بزرگ و گرانقیمت و غذاها لذیذ آورده می‌شود! مردم با دیدن این صحنه از خجالت آب می‌شوند.<sup>49</sup>

### اندازه بدن و طول عمر

کودک هنگام تولد، هر چه بدنش بزرگتر باشد، عمرش کوتاهتر است و هر چه کوچکتر باشد، عمرش طولانی‌تر است. زیادی وزن کودک برای او نقص است همان‌طور که کم بودن وزنش، در حقیقت برای او مایه‌ی فزونی است نتیجه آن که کوچکی و بزرگی دو امر انفکاکناپذیرند [یعنی در کنار هر کوچکی، بزرگی است و هر بزرگی همراه با کوچکی است]. در این تدبیر شگرف الهی، جای بسی تأمل است.<sup>50</sup>

### ویژگی روزه بر عبادات دیگر

49 - این خبر در هیچ کدام از منابع اصلی اهل سنت یعنی صحاح ششگانه، سنن دارمی، موطأ و مسند احمد بن حنبل یافت نشد.

حدیث قدسی: «إِنَّ صَوْمَ لِي»<sup>51</sup> همانا روزه برای من است.

خدای متعال روزه را از آن خود دانسته تا مبادا بنده به صفت او درآید؛ زیرا که صوم صفتی صمدانی است. در روایات آمده که روزه در میان عبادات، بی‌مانند است. علت این بی‌مانندی، سلبی بودن آن است؛ زیرا روزه در حقیقت چیزی جز ترک مفطرات نیست، لذا عین خارجی ندارد تا به تصور و تعقل در آید. در حقیقت روزه عبادت و عمل نیست و اگر آن را عبادت گفته و از اعمال به شمار آورده‌اند، از باب مجاز است. اتصاف عبد به روزه‌داری، وصفی نسبی و مقید است. وصف روزه‌داری به وجه مطلق از آن ذات حق است زیرا خداوند به طور مطلق از تغذیه منزه است، در حالی که بنده فقط در مقطع زمانی خاصی، از آن اجتناب می‌کند.<sup>52</sup>

### دوری از طعام و شراب برای خداوند

حدیث: «يَدْعُ طَعَامَهُ وَ شَرَابَهُ مِنْ أَجَلِي»<sup>53</sup> به خاطر من، طعام و شراب خود را رها کرد.

51 - به نقل از ابوهریره و ابوسعید خدری نقل شده که پیامبر ﷺ فرمود: ان الله عز و جل يقول: «إِنَّ الصَّوْمَ لِي وَأَنَا أَجْزِي بِهِ»

(همانا روزه برای من است و خود بدان پاداش دهم» صحیح مسلم، کتاب الصیام، احادیث 164 و 165.

52 - همان، ص 149.

53 - این عبارت بخشی از یک حدیث است که در متون روایی از ابوهریره با این لفظ نقل شده است: انما يذر شهوته و طعامه

خداوند در این سخن، طعام را بر شراب مقدم کرد به دلیل آن که طعام در حیات انسان، نقش اصلی دارد، در حالی که آب برای زنده ماندن ضرورتی ندارد، چراکه عطش از خواسته‌های کاذب نفس است و اگر کسی نفس خود را بر ننوشیدن آب عادت دهد، می‌تواند ماه‌ها و سال‌ها زنده بماند، بدون آن که تأثیری در مزاج و بدنش بگذارد و بدن در این مدت، از رطوبت موجود در طعام استفاده می‌کند.<sup>54</sup>

### گشایش درهای بهشت و بسته شدن جهنم و به بند کشیده شدن شیاطین در رمضان

حدیث: «إِذَا جَاءَ رَمَضَانَ فَتَحَّتْ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ وَغَلَقَتْ أَبْوَابُ النَّارِ وَصُفِّدَتِ الشَّيَاطِينُ»<sup>55</sup> رمضان که آید، درهای بهشت، گشوده و درهای دوزخ بسته شود و شیطان‌ها به بند و زنجیر در آیند.

مناسبت روزه با گشایش درهای جنت آن است که روزه‌دار در عملی وارد شده که در حقیقت، نهان بوده و هیچگونه مصداق خارجی قابل رؤیت ندارد و از اعضاء و جوارح انسان کاری سر نمی‌زند و واژه‌ی جنت در لغت به معنای ستر و پوشش و پنهان بودن است.<sup>56</sup>

و شرابه من اجلی (بنده‌ی روزه‌دارم به خاطر من، شهوت و طعام خود را رها می‌کند) موطأ، کتاب الصیام حدیث 58.

54 - همان، ص 150.

55 - ر.ک صحیح مسلم، کتاب الصیام، حدیث 1.

56 - جنّ شیئی، یجبهه، جنأ: ستره. و بهشت را بدان جهت جنت گویند که شاخه‌های درختان بر روی آن سایه افکنده و آن را پوشانده است. ر.ک المنجد، ص 102.

بسته شدن درهای جهنم بر روی روزه دار را می‌توان این‌طور بیان کرد که اگر فرض کنیم در فضای سربسته‌ای آتش افروخته شود، با بستن درها و روزنه‌ها، حرارت در آن محیط اضافه می‌شود و در چنین فضایی، حرارت و آتش به هم آمیخته و متراکم می‌شود. روزه دار نیز با روزه گرفتن، در واقع درها را بر آتش طبیعت و نفس خود بسته و با این کار، در درون خود، حرارتی افزون از قبل احساس می‌کند؛ حرارتی که ناشی از مصرف نکردن غذاهای رطوبت‌دار است. بنابراین با اجتناب از خوردنیها و آشامیدنی‌ها، آتش شهوت فرد، شعله‌ورتر می‌شود. اما وجه مناسب به بند و زنجیر کشیدن شیطان‌ها این که روزه دار با قرب به صفات صمدانی، شیاطین را که همان صفات دور کننده‌ی او از خدا هستند، در غل و زنجیر قرار می‌دهد.<sup>57</sup>

### حکم روزه همراه با جنابت

روزه مایه‌ی قرب و نزدیکی به خداست، در حالی که جنابت، موجب بُعد و دوری از محضر حق است. بدیهی است که قرب و بُعد غیر قابل جمع‌اند؛ بنابراین روزه و جنابت نیز با هم جمع نمی‌شوند. نظر دیگر آن است که جنابت امری طبیعی و روزه امری الهی است و این دو، هر یک جدا از دیگری است و کراهتی ندارد.<sup>58</sup>

### افطار روزه‌ی مستحبی توسط سالک و عارف

57 - همان، 151.  
58 - همان، ص 152.

کسی که در مقام سیر و سلوک الهی بوده و بدان جهت روزه گرفته است، اگر به خوردن غذا یا نوشیدن آب دعوت شود، شایسته نیست افطار کند، تا نفسش بر نقض عهد با خدا عادت نکند. اما عارف کامل می‌تواند در چنین صورتی افطار کند، بدون این که کراهتی در بین باشد، زیرا او نفس خود را با ریاضت به جایگاهی استوار رسانده است.<sup>59</sup>

### مکان اعتکاف

گرچه اعتکاف در مسجد، افضل است اما در غیر مسجد نیز جایز است. اگر کسی در مکانی جز مسجد، اعتکاف کند، مباشرت با زنان برای او جایز است، ولی اگر مکان اعتکاف، مسجد باشد، چنین مباشرتی جایز نیست؛ زیرا مشاهده‌ی حق که شرط در اعتکاف است با لذات نفسانی سازگار نیست و بر همین مبناست که خوردن چیزی در نماز حرام است.<sup>60</sup>

### صله‌ی رحم با نیاکان

شیخ در باب چهارصد و پنجاه و چهار می‌گوید: هر مؤمنی شایسته است به پدران و نیاکان خدایرست و مسلمانش از آدم تا پدر خودش نیکی برساند زیرا صله‌ی ارحام، سبب طول عمر می‌شود. من یک بار به نیابت از حضرت آدم ♦ عمره به جا آوردم و به یارانم نیز آن را توصیه کردم و آن‌ها نیز چنین کردند. همان شب در عالم رؤیا، مشاهده کردم که درهای آسمان گشوده شده و فرشتگان

59 - همان، ص 156.

60 - همان، ص 158.

بیشماری بر ما فرود آمده و ما را گرامی داشتند.

بیشتر مردم حتی «اهل الله» نسبت به حضرت آدم **◆** قطع رحم کرده اند و به ایشان توجهی ندارند. خدا را سپاسگزارم که توفیق صله‌ی رحم عطا کرد و به واسطه‌ی من، اصحابم را نیز به این کارموفق گرداند و براستی، این یک توفیق الهی بود. من کسی را نمی‌شناسم که در این جهت گامی برداشته باشد. خداوند در قرآن به طور مکرر ما را با عبارت «یا بنی آدم»<sup>61</sup> مورد خطاب قرار داده است تا جذمان آدم **◆** و لزوم نیکی کردن در حق ایشان را به ما یادآور شود. با این حال، کسی متنبه نمی‌شود؛ نظیر آن در باره‌ی هارون **◆** نیز وجود دارد. آنجا که خداوند می‌فرماید: «يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ»<sup>62</sup> «ای خواهر هارون، نه پدرت مرد بدی بود و نه مادرت زنی بدکاره»

در حالی‌که فاصله‌ی زمانی زیادی بین هارون **◆** و مخاطب اصلی این آیه، یعنی حضرت مریم **◆** وجود داشته است.<sup>63</sup>

### لزوم پرهیز از مصاحبت با نوجوانان و زنان

برای این مصاحبت جایز است. انسان کامل، هنگامی که نوجوانی را می‌بیند که هنوز محاسن بر رخسار ندارد، متذکر دو امر

61 - آیات 26، 27، 31 و 35 از سوره ی اعراف.

62 - سوره ی مریم، آیه ی 28.

63 - همان، ص 167.

می‌شود: یکی مقام تجرید خود<sup>64</sup> و دیگری جدیدالعهدبودن نوجوان به پروردگارش [یعنی نوجوان نسبت به افراد مسن‌تر در سیر تکوین به مبدأ عالم نزدیکتر است همچون قطرات باران که نسبت به آب‌های روی زمین، به مبدأ نزدیکتر است.]

بر هر مؤمن و مدعی طریق خدا که هنوز به مقام کشف و شهود نرسیده، واجب است از هر امری که سبب توجه قلب او به غیر خدا می‌شود، بپرهیزد. از مواضع تهمت و همراهی با بدعت‌گذاران در دین اجتناب ورزد.

### اساس قناعت

به نظر ما، اساس قناعت، در زبان است. قانع، گدایی است که هر چه می‌خواهد آن را تنها از خدا می‌خواهد. خدای متعال در وصف ستمکاران در روز قیامت می‌فرماید: «مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ»<sup>65</sup> «سرها را بالا گرفته‌اند چشم بر هم نمی‌زنند و دل‌هایشان خالی از خرد است.»

در حالی که سرها را بالا گرفته‌اند، از خدا درخواست مغفرت دارند. هر کس از غیر خدا چیزی بخواهد، قانع نیست و زیان و خسران در انتظار اوست؛ زیرا خداوند

64 - تجرید در اصطلاح عرفا آن است که ظاهر او برهنه باشد از اغراض دنیوی و چیزی در ملک وی نباشد و باطن او برهنه باشد از اعواض یعنی بر ترک دنیا از خداوند چیزی طلب نکند و از غرض دنیا چیزی نگیرد و بر ترک آن هم عوض نخواهد. فرهنگ معارف اسلامی، ذیل حرف «ت».

65 - سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی 43.

می‌فرماید: «وَلَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ»<sup>66</sup> به

ستمکاران میل نکنید، که آتش بسوزاندتان.»

هر انسانی که به انسان دیگری تکیه کند،

در واقع به ظالم تکیه کرده است، چرا که

در وصف انسان آمده است: «إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»<sup>67</sup>

«همانا که انسان، ستمکار و نادان بود.»<sup>68</sup>

### تقدّم نصّ بر فهم و کشف و شهود

با گروهی صادق از اهل الله<sup>69</sup> برخورد کردیم

که بر آن‌ها نیز امر مشتبه شده بود و کشف

و فهم خود را بر حکم شریعت ترجیح

می‌دادند، در حالی که در این راه به خطا

می‌رفتند. مقدّم داشتن کشف و شهود بر نصّ،

نزد ما و نزد اهل الله، امری بی‌اساس است. هر

کس کشف را بر نصّ شرعی مقدم دارد، دچار

انحراف شده و از مسیر شریعت اهل الله بیرون

رفته است، و در نهایت، به زیانکارترین

مردمان<sup>70</sup> - - از نظر اعمال- می‌پیوندد.<sup>71</sup>

66 - سوره ی هود، آیه ی 113.

67 - سوره ی احزاب، آیه ی 72.

68 - همان، ص 185.

69 - مردان خدا (بندگان خوب خدا و متین و پاسا) را اهل الله گویند. نیز به اهل مکّه معظمه، اهل الله اطلاق شده است ر.ک لغت نامه دهخدا، ذیل حرف «أ».

70 - اشاره است به آیه ی «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا \* الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي

الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» (سوره ی كهف، آیات، 103 و 104)

«بگو آیا شما را به زیانکارترین افراد در کردار آگاه کنم؟ آن‌ها کسانی هستند که کوشششان در زندگی دنیا تباه شده است و می‌پندارند که عمل نیکو انجام می‌دهند.»

71 - همان، ص 191.



## سه دیدگاه در شناخت حق

از نظر شرع، انسان‌ها در شناخت خدا، از سه حال بیرون نیستند:

گروهی باطنی<sup>72</sup> محض هستند که قائل به مجرد خداوند از صفات و افعال‌اند. نتیجه‌ی عقاید این گروه، تعطیل احکام شریعت است، همان‌طور که دسته‌ای از اهل باطن، از احکام شریعت عدول کرده‌اند. [اما باید دانست] هر اعتقادی که سبب خدشه در اساس یکی از اصول و قواعد دین شود، در نظر همه‌ی مؤمنان - بی هیچ قید و شرطی - مذموم است.

گروه دیگر، ظاهری محض هستند که نتیجه‌ی افکار آنان، اعتقاد به تجسیم و تشبیه است.<sup>73</sup> این اعتقاد نیز از نظر شرع، مذموم است.<sup>74</sup>

## زبان عشق

[در تاریخ] آمده است که در عصر حضرت سلیمان ♦ گنجشکی به همسرش گفت: عشق من به

72 - باطنیه، کسانی هستند که گویند: تقید به احکام شریعت وظیفه‌ی عوام است و خود را از تقید به قید شریعت آزاد دانند و اهتمام آن‌ها به مرعات باطن است. اسماعیلیه (پیروان اسماعیل فرزند امام صادق ♦) از جمله باطنیه‌اند، که دعوت آن‌ها از زمان خلافت مأمون شروع شد و در زمان معتصم نشر یافت و به اوج قدرت رسید. فرهنگ معارف اسلامی، ذیل حرف «ب».

73 - مجسمه و مشبّهه به عموم فرقی گفته می‌شود که خداوند را تشبیه به خلق می‌کنند. برایش جا و مکان اثبات کنند و گویند: بر عرش جای دارد و پاها بر کرسی نهاده، سر و دست و جمله اعضاء دارد و هر چه که جا و مکان نباشد، آن معدوم است و نه موجود. ر.ک فرهنگ معارف اسلامی، ذیل حرف «م».

تو، به اندازه ای است که اگر از من بخواهی این گنبد را بر سر سلیمان ♦ خراب کنم، چنین خواهم کرد. سلیمان ♦ کسی را به دنبال او فرستاد و گفت: چه چیزی باعث شد که حرفی بزنی که قدرت بر اجرای آن نداری؟ گنجشک گفت: ای پیامبر خدا مهلتی بده. عاشقان به زبان عشق و محبت سخن می‌گویند، نه به زبان عقل و دانش. سلیمان ♦ از سخن او خنده اش گرفت و او را مجازات نکرد.<sup>75</sup>

### خرق عادت حقیقی

خرق عادت حقیقی، فقط از کسی که ابتدا در ترک شهوات خود، خرق عادت کرده باشد، صادر می‌شود. کسی که هنوز به مرحله‌ی استقامت در دین نرسیده و از او امور خارق‌العاده صادر می‌شود، باید بداند که این نوعی مکر و استدراج است که خود او نیز بدان توجه ندارد<sup>76</sup> و در واقع همان چیزی است که کید متین<sup>77</sup> نامیده شده است.<sup>78</sup>

### رؤیت خداوند در بهشت

بنده در بهشت، به شماره‌ی نمازهایی که در دنیا به جای آورده، پروردگارش را

75 - همان، ص 205.

76 - اشاره است به آیه‌ی «وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ»

سوره‌ی اعراف، آیه‌ی 182. «و آنان را که آیات ما را دروغ انگاشتند، از راهی که خود نمی‌دانند به تدریج خوارشان می‌سازیم»

77 - اشاره است به آیه‌ی «وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ» سوره‌ی اعراف، آیه‌ی

183. «و به آن‌ها مهلت دهم، که تدبیر من استوار است»

78 - همان، ص 208.

ملاقات می‌کند و کیفیت رؤیت خداوند در آنجا، به میزان حضور قلب او در نماز بستگی دارد.<sup>79</sup>

### رزق الهی و ادب مرزوق

ادب فقیران به آن است که غذا را فقط در هنگام گرسنگی تناول کنند؛ چون در آن هنگام، مأمور به یک امر واجب یا مستحب، [یعنی حفظ حیات] هستند و ترس از این که غذای مورد استفاده شبه‌ناک باشد، وجود ندارد، بر خلاف هنگامی که بدون احساس گرسنگی، غذا تناول کنند. اولین مرتبه‌ی جوع و گرسنگی، هنگامی است که به دلیل خالی بودن معده از غذا، روده‌ها شروع به خوردن یکدیگر کنند!<sup>80</sup>

### زیارت مردگان

زیارت از «زور» مشتق است که به معنای «میل» است. کسی که گروهی را زیارت می‌کند، به آن‌ها میل و گرایش دارد. اگر گرایش قلبی به آن‌ها داشته باشد، آن‌ها را به معنای واقعی زیارت کرده است. گواهی «زور»<sup>81</sup> به معنای دور شدن از حق و میل به باطل است. زیارت مردگان نیز در واقع، گرایش به مردگان است و به این معناست که زائر علاقه دارد چون مردگان باشد. مرده از خود اختیار بلکه کاملاً در اختیار دیگران

79 - همان، ص 225.

80 - همان، ص 230.

81 - اشاره است به آیه‌ی «وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ» سوره‌ی فرقان، آیه‌ی

72. «و آنان که به دروغ شهادت نمی‌دهند»

.....  
 است، نه می‌تواند از خود دفاع کند و نه می‌تواند اعتراض کند؛ نه می‌تواند کسی را سرزنش کند و نه می‌تواند کسی را ستایش کند، او تسلیم محض است. هر کس در برابر احکام خداوند به این مقام برسد، بی‌شک از مردان الهی به شمار می‌آید.

انسان باید در انجام دادن اعمال ظاهر و باطن که بدان‌ها مکلف است، همچون زندگان و در مورد قضای الهی همچون مردگان باشد. انسان باید تنها در برابر قضای الهی تسلیم باشد و نه در برابر چیزهایی که قضا بر آن تعلق می‌گیرد.<sup>82 83</sup>

### مراتب آگاهی ارواح موجودات از خداوند

آگاهترین ارواح نسبت به خداوند عزوجل ارواح جمادات است، زیرا از خود تدبیری ندارند. پس از آن‌ها ارواح نباتات و گیاهان قرار دارد و پایین‌تر از مرتبه‌ی آن‌ها ارواح حیوانات و در رتبه‌ی آخر ارواح انسانی است که مقید به عقلاند. بر خلاف روح انسانی، ارواح جمادات، گیاهان و حیوانات فقط با فطرت علم به حق تعالی سرشته شده‌اند. فرشتگان هم چون جمادات بر علم به خداوند سرشته شده‌اند، لکن عقل و شهوت در آن‌ها نیست. حیوان با وجود علم فطری به خداوند دارای شهوت نیز هست، اما جن و انسان بر شهوت و نیز معرفت حق سرشته شده‌اند آن هم از حیث صورتشان؛ نه از جهت

82 - مثلاً اگر مقدر بوده است که گناهی مرتکب شود، نباید به گناه راضی باشد.

83 - همان، ص 268 و 269.

ارواحشان. خداوند عقل را برای جن و انسان قرار داد تا توسط آن شهوت را به میزان شرعی پایبند کنند نه آن که عقل را برای کسب علوم قرار دهند. کسب علوم وظیفه‌ی قوه‌ی تفکر است که در اختیار آن‌ها نهاده شده است. شیخ کلامی بلند در این باب ذکر کرده است.<sup>84</sup>

### اشتها و اراده در افعال

«وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ»<sup>85</sup> «در بهشت هر

چه دلتان بخواهد برایتان فراهم است.»

اگر نفرمود: «وَلَكُمْ فِيهَا مَا تُرِيدُ أَنْفُسُكُمْ» بدان جهت است که:

هر چیزی که اراده شود در بر دارنده‌ی شهوت و اشتها نیست. اراده به آنچه لذت‌بخش است و هم به آنچه لذت‌بخش نیست، تعلق می‌گیرد. [چنانچه در خوردن شربت شیرین و نیز دوا‌ی تلخ مشاهده می‌کنم] اما شهوت فقط به امر لذت‌بخش تعلق می‌گیرد. شیخ در این باب کلامی بلند ذکر کرده است.

انسان‌های خوشبخت اعمال را با اراده و قصد انجام می‌دهند و همراه با شهوت خود به نتیجه می‌رسند. آن که در حال عمل، لذت آن عمل نیز نصیبش گردد و از عمل نیز به اندازه‌ی بهره‌مندی از نتیجه، لذت می‌برد، چنان است که نعمت‌های ویژه‌ی او با شتاب به نزد او آید. آن کس که اراده‌ی در

84 - همان، ص 307 و 308.

85 - سوره‌ی فصلت، آیه‌ی 31.

.....  
 حال عمل بدون شهوت و لذت نصیبش گردد، اهل مجاهدت است. عبادت کنندگان بیشترین لذت، و عارفان، کمترین لذت را از اعمالشان می‌برند. از این رو عبادات را تکالیف [از ریشه‌ی کلفت و زحمت] نام نهاده‌اند.<sup>86</sup>

### حیات و خشیت جماد

موجودات در امثال خود تأثیر نمی‌گذارند؛ ولی به اندازه‌ی معرفتی که در آن‌ها متجلی شده، در اشیاء دیگر تأثیر می‌کنند و به میزان آگاهی به منزلت آن مؤثر تجلی کننده، توان اثر گذاری دارند.<sup>87</sup>

### تأثیر علم به منزلت

آگاهی و علم به منزلت تجلی کننده، عامل اثرگذاری است، نه خود آن موجودی که دارای منزلت است.<sup>88</sup>

باب سیصد و نود و چهارم: در شناخت این موقعیت که «هر کس ادب ورزد می‌رسد و هر کس رسید باز نمی‌گردد، هر چند مؤدب نباشد»<sup>89</sup>

### دلالت همه‌ی علوم بر حق تعالی

مقصود حق تعالی از [خلقت] همه‌ی بندگان و فرو فرستادن همه‌ی علوم این بوده که بدین وسیله ایشان را به خودش راهنمایی کند. هر کس خود را در تحصیل علوم به زحمت

---

86 - همان، ص 310.

87 - همان، ص 389.

88 - همان، ص 390.

89 - همان ص 390.

اندازد، بدون آن که به نحوه‌ی دلالت آن‌ها بر حق‌تعالی - که مقصود برتر است - پی ببرد و از مواضع دلالتی که بر خداوند در آن علوم - حتی در علمی مثل حساب، هندسه و منطق - وجود دارد، محجوب بماند، عارفان او را نکوهش نکنند. علمی نیست مگر آن که راهی برای پی‌بردن به خداوند در آن است، لکن غالب مردم از این وجه راهنمایی به خداوند، به علوم نمی‌نگرند.<sup>90</sup>

### شطح بر خدا و بندگان

گروه‌هایی بر اثر شهودی که در ساحت خیال برایشان رخ داده، بر اهل الله شطح [و توهین] روا می‌دارند که ما را با ایشان کلامی و سخنی نیست. ایشان از درگاه الهی رانده شده‌اند و علامتشان آن است که سر به احکام الهی نمی‌سپارند و با وجود تعقل و علم به تکلیف خود، حد و مرزهای الهی را رعایت نمی‌کنند. شیخ کلامی بلند در این باب ذکر کرده است.<sup>91</sup>

### همراهی بلا و نعمت

بسیاری از مردم غافلند و بلاهایی را که در نعمت‌ها نهفته و نیز نعمت‌هایی را که در بلاها و امتحان‌ها نهفته است، نمی‌بینند.<sup>92</sup>

### اجر هدایت، اجر مصیبت

90 - همان، ص 391.

91 - همان، ص 392.

92 - همان، ص 394.

به ازای هر کس که رسالت پیامبری را نپذیرد و به هیچ وجه بدان ایمان نیاورد، برای آن پیامبر پاداش مصیبت را می‌نویسند. به تعداد کسانی از امت پیامبر که رسالت وی را انکار کنند، پاداشی برای پیامبر مصیبت‌دیده در نظر گرفته می‌شود. برای هر پیامبر دو پاداش هست: یکی پاداش هدایت و دیگری پاداش مصیبت. هیچ کس از پیامبر ما حضرت محمد ص بیشتر پاداش نیافته؛ زیرا برای هیچ پیامبری چنین نبوده که امتی به فراوانی امت او، دعوتش را بپذیرند و گروهی به فراوانی سرکشان و منکران امت او، نسبت به دعوت ایشان انکار داشته باشند. شیخ در این زمینه کلامی طولانی آورده است.<sup>93</sup>

### ریشه‌ی اختلاف

اختلاف تنها از ناحیه‌ی بی‌انصافی پدید می‌آید.<sup>94</sup>

### علم نامطمئن

هر علمی که نتیجه‌ی اندیشه باشد، قابل تکیه و اعتماد نیست. زیرا به سرعت کسی آن را انکار می‌کند.<sup>95</sup>

### شکوه الهی

93 - همان، ص 398.

94 - همان، ص 462.

95 - همان، ص 462.



.....  
 حدیث قدسی: «شَتَمَنِي ابْنُ آدَمَ»<sup>۹۶</sup> فرزند آدم مرا دشنام داد.

هر کس به غیر محل شکایت، شکوه بَرَد از راه [راست] منحرف شده و از روش‌های تحقیق خارج گشته است. اگر بنده توانایی جلوگیری اذیت [از حق متعال] نداشت، حق تعالی به سوی او شکایت نمی‌برد؛ بنابراین خلق، محل شکایت بردن حق است و حق تعالی نیز، محل شکایت بردن خلق است. هر کس به همجنس خود شکوه بَرَد، در واقع به خودش شکایت برده است.<sup>۹۷</sup>

### عمل به واجبات، دوران‌دیشی

عمل به واجبات، نشانه‌ی فرد دوران‌دیش است.<sup>۹۸</sup>

### ازدواج عقل و دین

پیدایش برهان‌های درست از ازدواج عقل و دین پدید می‌آید و هیچ مشکلی ندارد امّا آنچه که حاصل ازدواج شبهه‌ها و عقل‌ها باشد، از نوع زنا و نامشروع است. این دری است قفل و ناگشوده که کلید آن را به تو واگذاردم.<sup>۹۹</sup>

### راست‌های ناپسند

---

96 - صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق، ح 1، تفسیر سوره‌ی بقره، ح 8. سنن نسائی، جنائز، ح 17.  
 97 - همان، ص 469 و 470.  
 98 - همان، ص 470.  
 99 - همان، ص 473.

سیاهرویی سیاهرویان هر چند ناشی از حقایقی باشد اما ناپسند انسان‌هاست؛ نظیر غیبت، سخن‌چینی و افشای راز دیگران که اگر چه راست و درست باشد، افشاء زشت و نکوهیده است. به همین جهت خدای تعالی فرمود: «لَيْسَ أَلِ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ»<sup>101</sup> تا راستگویان را از صدقشان بپرسد. از این چیز پرسش کنند که آیا او اجازه‌ی افشاء این امر راست و درست را داشته یا نه؟ چنین نیست که هر چیز راست و درستی، حق باشد. نسبت ما با حق تعالی اگر حقیقی است، هیچکس را از جهت آفرینش، نباید سرزنش کرد؛ و اگر کسی را نکوهش کنند، حق را پوشانده‌اند. [هر حقی، فاش شده و آشکار نیست] خدای تعالی پوشیده و پنهان است و مشهور است که خداوند، شناخته و معروف نخواهد شد. حق آن است که بگوییم زشتیها و ناپسندی‌ها در ما [پنهان] می‌ماند و آنچه از ما بروز می‌کند باید نیک و پسندیده باشد.<sup>101</sup>

### فزونخواهی از حق

آنچه از خداوند به تو بخشیده [نسبت به او و گنجینه‌های او] فروان‌شمار. اگر او همه‌ی عرصه‌ی وجود را به تو ببخشد، نسبت به آنچه درون گنجینه‌های بخشش اوست، چیزی نیست. از بسندگی و زهد درخواستن بخشش‌های حق تعالی بپرهیز زیرا نوعی بی‌ادبی نسبت به خدای بخشنده است. البته خداوند تنها آنچه

100 - سوره‌ی احزاب، آیه‌ی 8.

101 - همان، ص 473.

.....  
را که برای تو آفریده است، به تو  
می‌بخشد.<sup>102</sup>

### پستی دنیا

بیشتر مردم در سرگردانی و حیرانی به سر  
می‌برند و به چیزی بیهوده دل خوش  
کرده‌اند.<sup>103</sup>

### شتاب در رزق

بین تو و روزی سزاوار و شایسته تو تنها  
شتاب تو برای به دست آوردن آن مانع  
می‌شود. گرچه در سرشت افراد هر گروه و  
آیینی زیاده خواهی نهفته است، ولی روزی  
انسان‌ها تقسیم شده است و با درخواست  
هیچیک از بندگان زیاد نمی‌گردد. قضا تأخیر  
بردار نیست، اما در قضاء مقدر [قضا در  
ضمن قدر]، امکان تأخیر هست.<sup>104</sup>

### مرگ و جاودانگی

مرگ، خود نشانه‌ی برکناری مرگ و پنبه  
شدن رشته‌های آن است.<sup>105</sup>

### دشواری مبارزه با نفس

از حیث درد و رنج، قربانی کردن نفس، از  
قربانی کردن کالبدِ مادی، دردناکتر است.  
درگیری با اندیشه‌ها، سخت‌تر از رودررویی  
با دشمنان است و کناره‌گیری از خواسته‌های و

---

102 - همان، ص 475.

103 - همان، ص 476.

104 - همان، ص 477.

105 - همان، ص 478.

آزها، پایان بیماری‌هاست.<sup>106</sup> هر کس به جایگاه رودرویی با نفس برسد، در بارگاه قدس الهی آرامش خواهد گرفت.<sup>107</sup>

### نرم‌خویی، ابزار تبلیغ

در نرم‌خویی زیاده‌روی نکن تا به حجاب دچار نشوی. نرم‌خویی زیاد چون سنگدلی نکوهیده است. با این تفاوت که نرمی در دین، خود از دین است. خدای تعالی بر پیامبر برای آن که او را اهل نرمی و لطف قرار داده، منت نهاده است، فرمود:

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ»<sup>۱۰۸</sup> به سبب رحمت خداست که

تو با آن‌ها این‌چنین خوشخوی و مهربان هستی.

به همین جهت پیامبر را برتری داد و اگر در رفتارش درشت‌خویی بود، از پیرامون او پراکنده می‌شدند. با همه‌ی گذشت و نرمی، گرهی دعوت پیامبر را نپذیرفتند و در صورت شدت و سخت‌گیری و درشت‌خویی، بیشتر از او دوری می‌کردند.<sup>109</sup>

### کلام قدیم الهی

ذکر قرآن، امان است و ایمان بدان واجب است. قرآن با واژه‌هایی که بر زبان ما

106 - در متن «مجتمبة الاعراض» بود که با توجه به فتوحات، ج

4، ص 354 تصحیح شد.

107 - همان، ص 480.

108 - سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی 159.

109 - همان، ص 481.

می‌آید و با نظمی که در بیان دارد، کلام رحمان است. کاغذها و قلم‌ها حادث است اما کلام الهی حادث نیست. گاهی پندارها، بر عقل‌ها حکمی می‌کنند که حتی به خواب کسی هم نیامده است.<sup>110</sup>

### کرامت و قیامت

هر کرامتی که با قیامت پیوند نیابد کرامت نیست. در این زمینه باید از مکر الهی ترسید.<sup>111</sup>

### هستی و رنج، نیستی و آسایش

«هستی»، سراسر رنج و دشواری است: «فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ»<sup>112</sup> چون از کار فارغ شوی، به عبادت کوش.

پیامبر<sup>ﷺ</sup> جز با پرداختن به کار دیگری، از کار اول آسوده نمی‌شد و کاری را تمام نمی‌کرد مگر آن که عمل دیگری را شروع می‌کرد. خدای رحمان نیز هر لحظه در شأن و کاری است.<sup>113 114</sup>

### ◆ بیهوشی حضرت موسی

110 - همان، ص 483.

111 - همان، ص 494.

112 - سوره‌ی انشراح، آیه‌ی 7.

113 - «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» سوره‌الرحمن، آیه‌ی 29. او هر روز در کاری

است.

114 - همان، ص 497.

[در داستان حضرت موسی ♦] آنچه مایه‌ی متلاشی شدن کوه بزرگ شد، همان باعث بیهوشی کلیم الله گردید. حضرت موسی ♦ پس از بیهوشی تنها برای به جای آوردن ادامه رسالت پیامبری خویش برخاست. از این که آفرینش آسمان‌ها و زمین بزرگتر از آفرینش انسان است، چنین نیست که آن‌ها از انسان قویتر باشند. [حتی از حیث امر و جان آن‌ها] پس بدین حقیقت تسلیم شو تا سالم بمانی و واقع را بشناس، اما بپوشان!<sup>115</sup>

### بهشت و خواستن، دوزخ و عقل

بهشتیان آن عقل و خرد آشنا در این جهان را ندارند، آن‌ها خواست و اشتها دارند. بر دوزخیان عقل حکومت می‌کند، از همین رو اندوه و ناله‌های آن‌ها زیاد می‌شود!<sup>116</sup>

### عقل، صفت انسان

عقل از ویژگی‌های آفریدگان است؛ از این رو خداوند عاقل نیست. عقل ابزار فهم و انجام وظیفه است. با از بین رفتن تکلیف [در رستاخیز عقل نیز بی‌اثر می‌شود].<sup>117</sup>

### بدنهادی، نابینایی

هر چه باطن بدنهادتر باشد بینایی قلب نیز کورتر خواهد شد. از راه برتری و

115 - همان، ص 498.

116 - همان، ص 507.

117 - همان، ص 507.

ویژگی‌هایی که بین مردم وجود دارد،  
اشتباه‌ها زدوده می‌شود.<sup>118</sup>

### آزمایش به قدر ادّعا

آزمایش هر کس به اندازه‌ی ادّعی اوست.  
مؤمن تنها در زندگی تیره و تاریکی حیوانی در  
امان است.<sup>119</sup>

### تقوا، نَسَبِ طَيِّب

بر تو باد که با تقوا، نسبت برقرار  
کنی، زیرا هر که تقوای الهی پیشه کند  
نَسَبِش درست شود.<sup>120</sup>

### شنیدن برتر از گفتن

همنشینی پیامبران، با پیروی از ایشان  
به دست می‌آید. همنشینی خداوند با گوش  
دادن به آنچه فرموده است، حاصل می‌شود.  
همواره شنوا باش نه گوینده.

خداوند بر من مَنّتی نهاده است و شنیدن  
برایم چنان لذتی دارد که هنگام سخن گفتن،  
آن لذت را در خود نمی‌یابم و اندازه‌اش را  
نمی‌توان برآورد کرد. اکنون در این دنیا  
نعمتی برای من لذیذتر از شنیدن قرآن  
نیست. در هر حال سپاس خدای راست.<sup>121</sup>

---

118 - همان، ص 509.

119 - همان، ص 514.

120 - همان، ص 518.

121 - همان، ص 519.

## راز سجده‌ی فرشتگان بر آدم

علّت نشناختن خداوند، آن است که انسان‌ها خواستار باطنی هستند که از آن‌ها غایب است. خداوند چیزی را از انسان‌ها پنهان نکرده است؛ بلکه ناآگاهی انسان‌ها، باعث پنهان ماندن چیزها شده است. خداوند فرمود: «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ»<sup>۱۲۲</sup> اوست اول و آخر و ظاهر و باطن.

تا ما را راهنمایی کند که آنچه شما در باطن جستجو می‌کنید، ظاهر است و خود را به رنج و سختی نیندازیم.<sup>۱۲۳</sup>

### جایگاه تو نزد خدا یا جایگاه او پیش تو

جایگاه تو نزد خداوند به میزان جایگاه خدا در قلب تو و به میزان حیا تو از او بستگی دارد. اگر تو به خدا توجه داری، خداوند نیز به تو توجه دارد. اگر تو حریم خدا را نگه می‌داری، خدا نیز حریم تو را نگه خواهد داشت. اگر تو در پیشگاه او [از انجام هر کاری] باکی نداری، خدا نیز [در مجازات تو] باکی نخواهد داشت. پس میزان در دست خودت است، اگر خواستی بالا برو و اگر خواستی، فرود آی. در هر صورت کسی را جز خودت سرزنش نکن.<sup>۱۲۴</sup>

### همراهی علم با عمل

122 - سوره‌ی حدید، آیه‌ی 3.

123 - همان، ص 526.

124 - همان، ص 536.



علم و عمل، لازم و ملزوم یکدیگرند [هر جا علم باشد، عمل نیز خواهد بود].<sup>125</sup>

### دست خدا با جماعت

دست خدا، یعنی مظهر قدرت خدا، با جماعت است و هیچ گروهی جز با جدایی از یکدیگر، شکست نمی‌خورند. گروهی که برای دین به پا خیزند، هیچ‌گاه در این راه شکست نمی‌خورند و تنها هنگامی که دچار پراکندگی شوند، شکست می‌خورند. و درماندگی و خواری بر آن‌ها چیره می‌شود. هر گاه اندام‌ها و نیروهای انسانی با هم باشند، ابلیس بر انسان چیره نخواهد شد و هنگامی که دچار پراکندگی شوند، انسان شکست می‌خورد.<sup>126</sup>

### بالاترین مشاهده در سماع قلبی

بالاترین مشاهده در سماع قلبی از حق تعالی، آن است که قلب خود را در پیشگاه روح پیامبر خدا ﷺ ببری تا آنچه را حق تعالی به پیامبرش می‌گوید، بشنوی؛ زیرا سخن خداوند به پیامبرش، مانند خطابش به تو، هنگامی که تنها هستی، نیست. پس اگر در این مقام سخنی را شنیدی که پیش از آن گفته نشده بود، پیرو پیامبر خدا ﷺ باش، اگر آشکار کرد، تو نیز می‌توانی آن را بازگو کنی و اگر پنهان داشت، تو نیز پنهان دار. هیچ بارگاهی نیست که شخصی بزرگتر از یک پیامبر یا ولی در آن جای داشته باشد، جز آن که واژه‌ی بارگاه

125 - همان، ص 537.

126 - همان، ص 540.

[حضرت] ویژه‌ی پیامبر گرامی  $\text{ﷺ}$  است. [حتماً آن شخص برتر، پیامبر اسلام  $\text{ﷺ}$  است].<sup>127</sup>

### همراهی حق با هر موجود

از آنجا که انسان، نمونه فراگیر و کاملی از همه‌ی موجودات است، از هر موجودی در او، حقیقتی است که با آن حقیقت، به آن موجود نگاه می‌کند. نسبت انسان و هر موجودی نیز در همان حقیقت است. پس هر گاه خدای متعال تو را نسبت به جهانی از جهان‌های هستی یا موجودی از موجودها، آگاه کرد، به آن موجود به زبان همان حقیقت مشترک بگو: من با تمام وجودم با تو هستم و بین من و تو جدایی نیست. پس آنگاه که این سخن تو را بشنود، تو را برمی‌گزیند و تمام ویژگی‌ها و رازهای خود را به تو می‌دهد.

کسی به این نکته نرسد، مگر آن که تجلی «همراهی حق با هر چیز» را دریافته باشد.

هیچ انسانی خود را بزرگتر از دیگری نمی‌داند مگر آن که بین او و «همراهی حق با آن انسان» حجابی افتاده باشد. پس اگر «همراهی حق با آن انسان» را ببیند، در برابر او فروتن و خاکسار می‌شود.<sup>128</sup>

### چگونگی دیدار خداوند

127 - همان، ص 541.

128 - همان، ص 543.

خداوند جز از رهگذر علم و اعتقاد دیده نمی‌شود؛ خداوند بزرگتر از آن است که بیننده با برتری و چیرگی او را ببیند.<sup>129</sup>

### وصال حق یا وصال خود؟

از ادّعی وصال حق پرهیز، زیرا ترس از آن وجود دارد که به جای رسیدن به حق، به وصال خود رسیده باشی، که در این صورت همان جدایی و دوری از خدا خواهد بود. پس خود را به بیراهه نزن. نشانه‌ی درستی وصال و دیدار حق آن است که هر گاه آینه‌ی قلب خود را به طرف عالم طبیعت ببری، تمام آنچه را در دل مردم است، خواهی شناخت و مردم نیز این کشف تو را تأیید می‌کنند.<sup>130</sup>

### غفلت از مکر خدا

عارف، حتی به یک چشم بر هم زدن، از مکر خدا در امان نیست، گاهی عارف با آن که ندای حق را می‌شنود ولی از آن جایگاه فرود می‌آید و با دیدار جهان ماده، از سماع حق بی‌بهره می‌شود. در این هنگام، یک نوع کری نسبت به شنیدن ندای حق در او پدید می‌آید، اما اگر از جهان ماده به او ندا رسد، می‌شنود و گمراه می‌شود و دیگران را نیز گمراه می‌کند. ما از این غفلت به خدا پناه می‌بریم.<sup>131</sup>

### سنّت بدعت

129 - همان، 544.

130 - همان، ص 544.

131 - همان، ص 547.

نیارودن آیینی که اسلام درباره‌ی آن چیزی نگفته، بهتر از آوردن آن است و دارای پاداش بیشتری است، گرچه آن آیین، نوآوری نیکویی باشد؛ زیرا کسی که آیینی را آورد، باری را بر دوش مردم گذاشته است که بردن آن برایشان مشکل است. اگر چنین چیزی نیکو بود، خود پیامبر<sup>ص</sup> به آن سزاوارتر بود. به آنچه گفتم، توجه سرشار داشته باش. آشکار است که هر کس مردم را به چیزی بیش از آنچه در اسلام آمده وادار نکند، حکیم روزگار است، زیرا چیزی برتر از آنچه خدا نهاده، نیست.<sup>132</sup>

### اعتماد نکردن به سبب و وسیله

سبب و وسیله را به کار گیر، ولی بر آن اعتماد نکن. خداوند کسی را از به کارگیری سبب و وسیله، باز نداشته؛ بلکه انسان را از اعتماد کردن به آن‌ها هشدار داده است.

«وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ»<sup>۱۳۳</sup> و بیشترشان به

خدا ایمان نیاروند بلکه همچنان مشرکند. منظور از شرک، شرک پنهان است که همان اعتماد بر سبب و وسیله است. ای برادر! اگر جانت با اعتماد بر سبب و وسیله، آدم می‌شود، در ایمانت به خدا شک داشته باش. اگر جانت را به گونه‌ای می‌یابی که بود و نبود سببی برایش یکسان است، بدان که به راستی مؤمن هستی. خداوند از راهی که فکرش

132 - همان، ص 551.

133 - سوره‌ی یوسف، آیه‌ی 106.

.....  
 را هم نمی‌کنی، روزی تو را می‌دهد.<sup>134</sup> کسی که مدعی رسیدن به اوج توکل است، ولی روزی‌اش از راهی است که آن را به حساب خودش می‌گذارد، [ادعایش نارواست و] به اوج توکل نرسیده است.

اگر بنده‌ای از کالاها و سرمایه‌ی خودش زندگانی را می‌گذرانند، می‌توان آن را روزی بدون حساب نامید؛ زیرا آن‌ها برای او فراهم بوده و فکر نمی‌کرده که خدا روزی او را از همین کالاها و پولی که سرمایه‌اش بوده، قرار دهد. این نکته دقیقی است که کسی جز اهل الله، به ژرفای آن آگاه نیست.<sup>135</sup>

### خشنودی خدا، نه خشنودی مردم

اهل الله می‌دانند که انسان نمی‌تواند دارای چنان خوی نیکویی شود که با گرایش همه‌ی مردم سازگار باشد؛ بنابراین جان‌های خود را تنها به خشنود ساختن خدا وا می‌دارند. مؤمن، خشنود به خشنودی خداست و باکی نیست از این که منافق از ما خشمگین شود، زیرا او دشمن خداست.<sup>136</sup>

### برادری در دین

---

134 - اشاره است به آیات «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا \* وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا

يَحْتَسِبُ» سوره‌ی طلاق، آیات 2 و 3. و هر که از خدا بترسد، برای او راهی برای بیرون شدن قرار خواهد داد و از جایی که گمانش را ندارد روزی‌اش می‌دهد.

135 - همان، ص 552.

136 - همان، ص 553.

اگر می خواهی برادری خود را به دیگران بنمایی، در اندوه آنان از نظر جانی، مالی و از دست دادن فرزند و برادران همدردی کن. خداوند بین مؤمنان برادری گذاشته، همانگونه که بین اندام‌های پیکر انسان، هماهنگی و یگانگی آورده است. مبادا گرفتاری خود را بزرگ شماری و به آن بها دهی. خداوند تو را به آزمایشی دچار نمی‌کند، جز این که می‌خواهد اثرهای گناهان را از تو بزداید و تو را پاکیزه به نزد خود ببرد. خداوند را بر آزمایش‌ها، سپاسگزار باش.<sup>137</sup>

### برتری ذکر از شهادت

زندگی کسی که ذکر خدا می‌گوید، پیوسته و همیشگی است و با مرگ بریده نمی‌شود. او زنده است و زندگانش از زندگی شهید در راه خدا برتر است، مگر آن که شهید خود از کسانی باشد که همواره ذکر خدا می‌گفته که در این صورت، دارای دو زندگانی است؛ زندگانی شهادت و زندگانی ذکر. گوینده‌ی ذکر خدا زنده است گر چه به ظاهر مرده باشد و رها کننده‌ی ذکر، مرده است، گر چه به ظاهر به زندگانی جانوران زنده باشد.

حدیث: «مَثَلُ الَّذِي يَذْكُرُ رَبَّهُ وَالَّذِي لَا يَذْكُرُ رَبَّهُ مَثَلُ الْحَيِّ وَالْمَيِّتِ»<sup>138</sup>

مثل کسی که ذکر خدا می‌گوید و کسی که ذکر خدا نمی‌گوید، مانند زنده و مرده است.

از این حدیث استفاده می‌شود که زندگانی گوینده‌ی ذکر خدا از زندگانی شهیدی که در شمار ذکرگویان نیست، بهتر است.

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «أَلَا أُبَيِّنُكُمْ بِخَيْرِ أَعْمَالِكُمْ وَ أَرْكَاهَا عِنْدَ مَلِيكِكُمْ وَ خَيْرِ لَكُمْ مِنْ أَنْ تَلْقَوْا عَدُوَّكُمْ فَيَضْرِبَ رِقَابَكُمْ وَ تَضْرِبُوا رِقَابَهُمْ قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ ذَكَرُ اللَّهِ»<sup>139</sup> آیا شما را به بهترین و پاکترین کارها نزد پروردگارتان آگاه کنم که آن کار از جنگ و جهاد با دشمن و کشتن آن‌ها و نیز شهادت بهتر است؟ گفتند: بلی، ای رسول خدا. فرمود: آن، ذکر خداست.<sup>140</sup>

### نحوه‌ی پیدایش بهشت و جهنم

از رسول خدا ﷺ نقل شده است که فرمود: «إِنَّ الْجَنَّةَ طَيِّبَةُ التُّرْبَةِ عَذْبَةُ الْمَاءِ وَأَنَّهَا قِيَعَانُ وَ غَرَسُهَا سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ»<sup>141</sup> بهشت را گلی است خوشبو و آبی است

138 - صحیح بخاری، کتاب الدعوات، باب 66. صحیح مسلم، کتاب المسافرین، حدیث 211.

139 - سنن ترمذی، کتاب الدعوات، باب 6. مسند احمد حنبل، ج 5، ص 195 و 239 و ج 6 ص 447. در این کتاب‌ها حدیث با تغییر مختصری در لفظ، نقل شده است.

140 - همان، ص 554 و 555.

141 - سنن ترمذی، کتاب الدعوات، باب 58.

گوارا. دشتهایی است که تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر، نهال‌های آن است.<sup>142</sup>

### درخت طوبی

درخت طوبی در خانه‌ی امام علی بن ابی طالب ♦ است و این درخت محل ظهور نور فاطمه زهرا (ع) است. هیچ بهشت، مقام، خانه و مکانی نیست مگر در آن شاخه‌ای از درخت طوبی وجود دارد، آن شاخه درخت طوبی رمز همه‌ی نعمت‌ها در هر بهشتی و بهره‌ی هر یک از اولیاء از نور دختر پیامبر، حضرت فاطمه (ع) است.<sup>143</sup>

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

---

142 - همان، ص 568.

143 - همان، ص 581.